



«مثل بهار»
وقتی فاصله‌ای نیست...

سِرِّ رُزْیِ کُفْتار

روز بیست و هشتم: «مثل بهار»

مثل بهار...

بدون کمک خدا، هیچ عزت و هیچ سعادت‌تی نصیب هیچ فرد و ملتی نخواهد شد؛ و کمک الهی هم یک زمینه‌ها و یک موجباتی دارد؛ کما این که در دعا عرض میکنیم: «اللهم اِنِّی اَسْئَلُکَ موجباتِ رحمتک... باید حرکت کنیم و این حرکت را با نیت الهی و با نیت قربت همراه کنیم و بدانیم که در آن صورت، دستگیری خدا و تفضلات الهی حتمی است. حالا ماه رمضان، فرصت مناسبی است؛ چون «لعلکم تتقون»؛ اصلاً خدای متعال روزه را با این هدف مقرر فرموده است؛ لا اقل یکی از اهداف واجب شدن روزه در این ماه - که شاخصه مهم این ماه است - همین تحصیل تقواست. در این دعای روزانه، بعد از نمازها میخوانیم: «و هذا شهر عظمته و کرّمته و شرفته و فضّلته علی الشّهور»؛ خدای متعال این ماه را بر ماه‌های دیگر، فضیلت داده است. یکی از چیزهایی که این ماه را فضیلت داده، همین «روزه» است؛ یکی از چیزها «نزول قرآن» است؛ یکی از چیزها «شب قدر» است؛ که این‌ها در همین دعا به عنوان شاخصه‌های این ماه ذکر شده است. این ظرف مساعدی برای رشد و نمو ماست؛ مثل بهار می‌ماند؛ همچنانی که هر کدام از فصول سال، برای تحرکات عالم طبیعت، یک اقتضای طبیعی دارند، همین‌طور فصولی از سال، مقطع‌هایی از روزها و شب‌ها و هفته‌ها و ماه‌ها، یک اقتضائاتی برای رشد و نمو و تحرک معنوی و باطنی انسان‌ها و تعالی آن‌ها دارند. شب جمعه یک خصوصیتی دارد؛ روز جمعه یک خصوصیتی دارد. از این ساعات، تعجب هم نباید کرد؛ همچنانی که در طبیعت مادی یک خصوصیتی دارند، در این طبیعت معنوی، در روح انسان، در تعالی انسان، در قبول اعمال و در تأثیر اعمال عبادی هم یک خصوصیتی دارند؛ همان‌طور که عرض کردیم مثل روز جمعه، شب نیمه شعبان و اوقاتی که به‌خصوص از طرف شرع مقدس معین شده است؛ «ایاماً معدودات» که درباره ماه رمضان است یا ایام ذیحجه و از این قبیل. انتخاب این روزها تصادفی نیست؛ که حالا ماه رمضان از لحاظ طبیعت و تأثیر با ماه رجب یا ماه ذیقعدہ یکسان باشد؛ نه، یک خصوصیتی دارد؛ مثل همان خصوصیت فصول که عرض کردیم، از این استفاده کنید.

در یک روایتی هست که نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در آستانه ماه رمضان خطاب به مردم فرمودند: «سبحان الله! ماذا تستقبلون و ماذا يستقبلکم؟» شما به استقبال چه دارید می‌روید! و چه به استقبال شما دارد می‌آید! این همان تجلیل ماه رمضان با این زبان است. چشم حقیقت‌بین و باطن‌نگر نبی مکرم بر کات ماه رمضان را میبیند، روزه یک فرصت است، با همین آثار و برکاتی که درباره روزه شنیده‌اید و می‌دانید.

روزه جسم، روزه جان

یک روایتی از امیر المؤمنین علیه الصلوٰة والسلام هست که روزه را به روزه جسم و روزه جان تقسیم می‌کند. درباره روزه جسم می‌فرماید: «صوم الجسد الإمساک عن الأغذیه بإرادۀ و اختیار»؛ روزه جسم این است که انسان خوراکی‌ها را با اراده و اختیار خود مصرف نمی‌کند؛ «خوفاً من العقاب و رغبۀ فی الثواب و الأجر»؛ با این انگیزه، انسان از غذا اجتناب می‌کند. این روزه جسم است. اما روزه جان: «و صوم النفس إمساک الحواس الخمس عن سائر المآثم»؛ این روزه جان است که حواس پنج‌گانه را از همه گناهان ممنوع کنید و امساک بدهید. «و خلوّ القلب من جمیع اسباب الشر»؛ دل را از اسباب و موجبات شر خالی کنید؛ این روزه جان است. حالا اسباب شر چیست؟ امساک از گناهان حواس خمس، برای کسی که اراده امساک داشته باشد، آسان است؛ این که دست، چشم، گوش و زبان انسان مرتکب گناه نشود؛ لیکن آن امساکِ خلوّ قلب از اسباب الشر، خیلی سخت است؛ این سخت‌تر است و تمرین و مجاهدت می‌خواهد.

و دوستان عزیز! من و شما مخاطبان این دستورییم؛ این مجاهدت، بر عهده



نشریه فصل ملاقات
رمضان المبارک ۱۴۳۵
شماره ۲۶

ماست؛ واقعاً تأثیر گناهی که از ما سر می‌زند، با گناهی که از یک انسان معمولی - که در جامعه مسؤولیتی ندارد - سر می‌زند، تفاوت می‌کند. باید هم نسبت به گناه قلبی و هم گناه‌های شخصی، خیلی مراقب باشیم. گناه اسباب شرّ، «حسد»، «حرص» - حرص به دنیا، حرص به جمع مال، افزون خواهی دنیوی - «بدخواهی نسبت به دیگران» - بددلی، بدخواهی، سوءظن - «نخوت و کبر» - خودبرتربینی، دیگران را کوچک دانستن، تحقیر کردن، مردم را حقیر شمردن - است. این شُروری که در عالم به وجود می‌آید، از همین چیزها به وجود می‌آید. در انسان‌هایی، نخوت آن‌ها، کبر آن‌ها، حرص آن‌ها، حسد آن‌ها، بخل آن‌ها و شهوت‌خواهیشان، آن‌ها را به حرکتی وادار می‌کند که تأثیر عمیق این حرکات در آغاز راه، خیلی به نظر نمی‌رسد، لیکن به تدریج که پیش می‌رود، به فاجعه‌های انسانی و تاریخی تبدیل می‌شود که می‌ماند، وقتی این فجایع بزرگ تاریخی را نگاه می‌کنیم و به طرف سرچشمه این مفاسد می‌گردیم، می‌رسیم به چنین خصوصیتی که در یک انسان و در یک شخص وجود دارد: افزون خواهی، حرص، بخل و شهوتی در یک انسان و در یک مجموعه انسانی وجود دارد؛ که منشأ همه ابعاد این فاجعه بزرگ شده است. «ریاکاری» و نقطه مقابل آن، «بی‌مبالاتی، پرده‌ری» هم از اسباب شر است. این‌ها چیزهایی است که انسان باید دلش را از آن‌ها خالی کند. ماه رمضان، ماه تمرین و تربیت ما برای این چیزهاست. ما باید در این راه قدم بگذاریم و حرکت کنیم.

گناهان ویژه!

این باری که بر دوش مجموعه مسؤولان گذاشته شده است، بار سنگینی است و البته بسیار مسؤولیت پُرافتخار. نظام جمهوری اسلامی، نظامی است که می‌خواهد سعادت مجموعه‌های انسانی را با همان پیامی که پیغمبران در طول تاریخ نبوت‌ها آورده‌اند و به بشر رسانده‌اند، تأمین کند؛ و عملاً دارد پیام پیامبران را در مقابل پیام طواغیت عالم تصدیق می‌کند. طواغیت امروز هم هستند و بر این‌ها گران می‌آید و مقابله و معارضه می‌کنند. راه پیروزی در این چالش و رویارویی هم جز «ایستادگی همراه با ایمان و باور به خود و باور به راه خود» نیست؛ باید راه را باور داشته باشیم: «أمن الرسول بما أنزل إليه من ربه و المؤمنون كل آمن بالله»؛ یعنی آحاد مؤمنین به این راه، دست به دست هم بدهند و ایستادگی کنند؛ ایستادگی نشان بدهند. این راه پیشرفت و پیروزی است. اگر این کار را بکنند، پیروزی قطعی است. ما این را در طول این سال‌ها تجربه کرده‌ایم. در میدان‌های گوناگون، آن جایی که حرف خودمان را باور داشته‌ایم و پای آن حرف ایستاده‌ایم، آن‌جا پیش رفته‌ایم. در دفاع مقدس همین پیش آمد؛ در حفظ اساس این نظام مقدس، همین پیش آمده؛ در پیشرفت روزبه‌روز، بلکه ساعت به ساعت کشور در زمینه‌های مختلف، همین پیش آمده است. امروز شاخص‌های پیشرفت و توسعه را که ما در کشورمان نگاه کنیم و با اول انقلاب مقایسه کنیم، اصلاً قابل مقایسه نیست. آن روز حدس هم نمی‌شد زد که با وجود آن مشکلاتی که سر راه هست، بشود به این نقطه رسید؛ اما به توفیق الهی رسیدیم. این بر اثر ایستادگی همراه با باور بود؛ و راهش همین است. اگر مسؤولان کوتاهی کنند، این جزو گناهانی است که تأثیرش نه فقط برای اشخاص خودشان، بلکه برای ملت، تأثیر مخربی خواهد بود.

گناهان مسؤولان! علاوه بر گناهان شخصی آحاد مردم، یک سیاهه‌ای از گناهان است که مخصوص مسؤولان است و یکی از آن‌ها همین است: «کوتاهی کردن»؛ کاری را که می‌توان انجام داد و می‌باید انجام داد، انجام ندان. از جمله «دست‌درازی به اموال عمومی»، جزو گناهان من و شماست؛ یعنی من و شما هستیم که می‌توانیم مرتکب این گناه بشویم اما آحاد مردم نمی‌توانند. تأثیرش هم نسبت به سرقتی که فلان آدم معمولی ممکن است بکند، به مراتب بیشتر و مضاعف است. «کند کردن حرکت عمومی کشور با ایجاد یأس» یکی دیگر از گناهان ماست. مردم را مأیوس کنیم، نیروی محرکه را مأیوس کنیم و افق را در چشم آن کسانی که بایستی با شوق و امید جلو بروند، تیره و تار نشان بدهیم؛ این کند کردن حرکت مردم است؛ این گناه بزرگی است. یکی از چیزهایی که حرکت کشور را کند می‌کند، تفرقه، اختلاف و دست به گریبان شدن است؛ این ایجاد اختلاف یا دامن زدن به اختلاف، جزو گناهان مخصوص طبقه ماها مجموعه مسؤولان و سیاستمدارها است. یا فساد اقتصادی؛ چه دست داشتن در فساد اقتصادی، چه چشم بستن بر فساد اقتصادی، چیزهایی است که حرکت عمومی کشور را کند می‌کند. فساد اقتصادی هم خودش یک کندکننده است، از جهت این که فساد است و مسأله مالیه عمومی کشور را دچار مشکل می‌کند، هم انعکاسش در ذهن مردم از جهت دیگری موجب فساد است که ناامیدی ایجاد می‌کند؛ لذا چه شرکت داشتن در یک فساد - العیاذ بالله و خدای نخواست - چه دین و چشم بستن بر یک فساد یا کشاندن مردم به فساد؛ نوع ادبیات، نوع حرف دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام؛ ۱۸/۰۷/۸۵



بترینشانه

جلسه بیست و پنجم:

وقتی فاصله ای نیست ...

بیانات حجت الاسلام والمسلمین نخاولی

رمضان المبارک ۱۴۳۵

دو سوال راجع به داستان امیرالمومنین علیه السلام هنوز در بعضی از اذهان سروران مانده بود که خود این سوالات، حاکی از مظلومیت فوق العاده حضرت است. آنقدر حضرت ناشناخته است و جو پوشاندن این شخصیت در طول تاریخ، زیاد بوده که ما شیعیان هم هنوز بسیاری از مناقب حضرت که با سند قرآنی هم عرضه می شود مورد سوال و انکار قرار می دهیم. بعضی از کسانی که در حتی فضای علوم معارف اند و طلبه اند و روحانی اند، این ها وقتی مطرح می شود می گویند اگر این طور است پس چرا به ما نرسیده است. برادران، تاریخ چهار تا ورق پاره ای است که اطرافیان معاویه نوشته اند. از قرآن کسی سند محکم تر لازم دارد؟ آیا در تاریخ باید بیاید تا قرآن را باور کنیم؟ آیه فرمود: این وجود، وجود معجزه و معجزه گراست. از این دلیل روشن تر؟ امیر المومنین علیه السلام ولایت تکوینی؛ یعنی احاطه بر نظام هستی و اراده نافذ بر جریان نظام هستی؛ یعنی می تواند در عالم وجود ایجاد و اعدام کند. تکوین یعنی عالم ایجاد ولایت تکوینی یعنی می تواند در عالم ایجاد تصرف کند. اصل ولایت اهل بیت علیهم السلام ولایت تکوینی آنها است. کلمه ولایت یعنی قرب و نزدیکی و شدت اتصال. ولایت یعنی دو چیز نسبت به هم به طوری نزدیک باشد که شی سوم بین آنها حایل نباشد. دو چیز که بین آنها فاصله وجود نداشته باشد به آن دو می گویند ولی و متوالی و به این حالت توالی می گویند. روح بحث ولایت به این حقیقت برمی گردد. بنابراین خداوند ولی همه موجودات است؛ چون بین خدا و خلقتش فاصله ای نیست. لحظه ای در ذهن خود باغبانی را در نظر بیاورید. کسی که از همه به باغبان نزدیک تراست، شما بیاید. آن باغبان چیزی نیست جز اراده شما. بین شما و باغبان فاصله ای نیست و بین او و شما فاصله ای نیست و آن هم می شود ولی شما. تمام موجودات ولی خداوند؛ یعنی بینشان با خدا هیچ حایلی نیست. پس همه موجودات به خدا نزدیک اند. آن هم قرب و ربوبی «اقرّب الیه من حبل ورید»، قربی که تمام آن وجود را پر کرده باشد. ما همه ولی خدا هستیم منتهی تکویناً. بین ما و خدا فاصله ای نیست و خدا هم که ولی ماست تکویناً.

پس چرا طلب قرب؟

دو مطلب می ماند. ما از خدا که فاصله نداریم. پس چرا می گوئیم نماز می خوانم قربه الی الله مگر ما بعد داریم؟ اگر بین شما و تصویری که در ذهنتان به وجود آورده اید، فاصله باشد، بین ما و خدا و لوائیکه یزید باشیم فاصله است. اگر فاصله نیست پس چرا می گوئیم قربه الی الله. دور نشدم که حالا بخوایم برگردم و نزدیک شوم. این قربی که مادنبالش هستیم یعنی چه؟

مادر متن اراده خدا هستیم و اراده خدا، متن ذات ما را پوشانده است. ما هیچ نیستیم جز اراده حق تعالی. بین ما اصلاً فاصله ای نیست. پس شما دنبالش چه می گردید؟ کدام فاصله را می خواهید پوشش دهید و برگردید. بیرون نرفته اید چرا که کم بلد و لوی بود است. خدا که ما را بیرون نداده که بخوایم برگردیم. چه فاصله ای می خواهد طی شود؟ ما فاصله ای نداریم اصلاً همین کاغذ هم فاصله ای با خدا ندارد.

این قرب که ما دنبالش می گردیم که نمی دانیم چه هست، سه سطح دارد؛ یعنی سه معنا دارد. یک معنای اولی که راحت تراست عرض می کنم تا به معانی دیگر برسیم. فرض کنید که یک زن و شوهری با هم خیلی درگیرند، کنار هم نشسته اند ولی باز می گویند ما با هم فاصله داریم. این فاصله چه فاصله ای است؟ فاصله ادراکی. یکی در یک فضایی فکر می کند، یک چیزهایی برایش مهم است و ارزش است و دیگری در فضای دیگر و در نتیجه چیزهای دیگری برایش مهم و ارزش می شود. در نتیجه از چیزهای دیگری ناراحت می شود و چیزهای دیگری طلب می کند. وقتی ما به یکدیگر نزدیک هستیم با وقتی که از هم دور هستیم چه فرقی داریم؟ وقتی که دوریم نسبت به هم ادراک نداریم. نزدیک می شویم و ادراک حسی پیدا می کنیم. اصل قرب و بُعد بر می گردد به ادراک های ما. وقتی شما از یکی دور می شوید ادراک شما نسبت به او ضعیف می شود. می گویند تلفن آمد فاصله ها را نزدیک کرد یعنی ادراک حسی را بیشتر کرد. ارتباطات جهان را کوچک کرد یعنی فاصله ها را که باعث می شد نسبت به هم ادراک نداشته باشیم، برداشت. پس مادر متن اراده خدا هستیم مثل باغبانی که در نظر آوردید. اصلاً از شما فاصله ندارد ولی حواسش اصلاً به شما نیست. سرش گرم باغ و آب دادن و این ها باشد و هیچ توجهی به شما و خودش از آن جهت که اراده شماست، نداشته باشد. از جهت غرایضش به خود توجه دارد. در نتیجه با اینکه در



نشریه فصل ملاقات
رمضان المبارک ۱۴۳۵
شماره ۲۶

متن اراده شماسمت از شما دور است. این قرب ادراکی است. مثل اینکه غرق تلوزیون هستید و مهمان هم وارد شده و پشت سر شما نشست است. کاملاً از او دورید. ما به جهت رفتارهایی که داریم و توجه هایی که داریم و تمایلاتی که داریم ادراکمان صرف چیزهای مختلف می شود. بنابراین از توجه به حق تعالی و ادراک او دور می شویم. حالا باتوجه می خواهیم به خدا نزدیک شویم چون واقعیت گناه چیست؟

گناه یعنی توجه به کثرات، توجه به امور مختلف، توجه به غیر. این توجه به غیر گاهی انقدر آسیب می زند که می شود جز حرام ها یعنی آدم فقط به لذت های خود توجه دارد. به تمایلات خود و به امور مختلفی که دارد. گاهی این توجهات انقدر او را دور می کند که آن توجهاتی که خیلی ساقطش می کند، حرام می شود. آن توجهاتی که در درجه کمتری ساقطش می کند مکروه می شود و توجهاتی که در درجات دیگری ساقطش می کند می شود ذنب اخلاقی یا عرفانی. برای بعضی ها بعضی چیزها حرام سلوکی است؛ یعنی در آن سطح آن فرد را از خدا دور می کند. وگرنه خیلی ها هستند که گناهی انجام نمی دهند. گرچه این خیلی خوب است اما این در درجات سلوک اولین گام است که واجبش ترک نشود حرام انجام ندهد. اگر این گام برداشته نشود، فرد اصلاً حرکت نکرده است. پس به جهت توجه به کثرات، ما ادراکمان از آنچه باید از حقیقت و از خودمان که متن اراده خدا بودیم دور می شود. آن باغبان اگر به درون خود نگاه کند، چیزی جز اراده شما نمی بیند. همانطور که شما یک بافتنی می بافید یک درخت، گنجشک و.. قرار دادید. آن به خودش هرچه نگاه کند چیزی نیست جز کاموا. یک مثال دیگر این است که اگر در ویدیو پروژکتور فیلم پخش شود شما می گوید چه اسبی، عجب آدم قوی در حالیکه اینجا در حقیقتش نه اسب است و نه آدم قوی. این جانورهایی است، فقط نور. منتهی کسی که استقلالی نگاه می کند می گوید عجب اسبی، عجب آدم بی رحمی، بعد هم اشک می ریزد در حالیکه نه کشتنی در کار بود و نه اسب و نه آدمی. عین همین اشکی که ما برای این فیلم می ریزیم در دنیا برای داشتنی های خوشحال و برای نداشته های نالان می شویم. اگر این را برگردانیم می شود اراده های خدا. وقتی که ما به کثرات توجه داریم از این حقیقت دور می شویم این اسمش بُعد می شود. در عین اینکه وجوداً فاصله نداریم ادراکاً فاصله داریم. البته این حرفی که گفتم یک جایش خللی دارد. وجوداً هم فاصله پیدا می کنیم اما چون توضیحش سخت است واردش نمی شویم. قرب و بعد سه سطح از توضیح دارد که سطح اولش می شود ادراکی. به وجودی و وصفی اش نمی پردازیم.

حالا باتوجه می خواهیم توجه مان را به خداوند برگردانیم. اگر هم به اشیا توجه داریم توجه مستقل نکنیم. همین که می گوئیم این کار را برای خدا بکن، این کار را برای خدا ترک کن، همه عبادات حد دارد «و جعل الله لكل شی قدر». این عمل را فلان شب انجام بده، آن نماز را اینقدر انجام بده، تنها چیزی که حد ندارد ذکر خداست «یا ایها الذین آمنوا اذکروا ذکرکم کثیرا» این ذکر کثیر یعنی چه؟ تفسیرهای متفاوتی دارد یکی از تفسیرهایش را آقا امام صادق علیه السلام فرموده اند: دائم به یاد خدا باشید. اما چگونه؟

چگونه همواره به یاد خدا باشیم؟

توجهات ما وقت تصمیم گیری ها فعال می شود؛ وقتی کاری را می خواهیم انجام دهیم یا کاری را می خواهیم انجام ندهیم. معنای اینکه فرمودند «ذکر کثیر» این است که به هر تصمیمی که رسیدی آنجا خدا را در نظر بگیری که آیا این کاری را که می خواهم انجام بدهم، خدا خوشش می آید یا نه. اگر خوشش می آید انجام بده، اگر خوشش نمی آید ترک کن. این می شود ذکر کثیر؛ یعنی به جای میل خودم، اراده خدا نشست. اگر کسی در این سمت حرکت کند، حتماً به خداوند می رسد. سلوک یعنی جایگزینی اراده خدا به جای اراد خودت. خود محوری یعنی فقط اراده خودت محور خواستن و نخواستن و میل و ترک باشد. عبد خدا و عبد نفس یعنی همین. غلام چه می کند؟ نمی گوید من تصمیم گرفته ام امروز بروم میوه گلابی بخرم. می گویند گلابی بخر، سیب بخر، هندوانه بخر، هر چه بگویند می گوید چشم. نمی گوید هندوانه اش خوب نبود یا هندوانه سردی است و... عبد یعنی اینکه اراده ای ندارد، اراده اش تابع مولایش است. هنگامی که آدم این طور شد به سمت سلوک حرکت می کند. کم کم ادراکش از خدا تقویت می شود. ما با اولیا خدا همین فرق را داریم. آنها چیزهایی را می بینند که ما نمی بینیم چون این ادراکات را دارند. خلقیاتی دارند که ما نداریم. مثلاً فرض کنید همین را ما بینیم؛ فرض کنید که محبوبی دارید و این محبوبتان که هم دوستش دارید و هم مربی شماست و می دانید هر چه کند خیر شماست، یکی را می فرستد و می گوید بزند در گوش شما. فهمیدید که او گرچه خودش آمده زده تو گوش من ولی در این عالم ول نیستیم. همین رها نبودن موجودات را در عالم کسی درک کند، در عین این که این ها اختیار دارند و در سطح بالاتری هر کار انجام می دهند طبق نقشه خداست. خدا مثلاً یک سری آدم شقی خلق کند و شقی بگوید هر کار خواستی بکن آن شقی مشخص است که آمده چه کار کند یعنی بزند روزی امام حسین علیه السلام است. باید بیاید سراغ امام حسین علیه السلام؛ چون خداوند برای امام حسین علیه السلام و برای امت اسلام نقشه ای دارد که امام حسین علیه السلام باید به درجاتی برسد اولاً، و اسلام و امت اسلام هم باید از مرگ قطعی نجات پیدا کند ثانیاً و این جز با این حقیقت شهادت حضرت ابا عبدالله علیه السلام محقق نمی شود.



جز با اینکه خودشان با این وضع به شهادت برسند تا اولابه درجانی که جز با این نوع شهادت به آن نمی رسیدند برسند و امت اسلام هم از خواب بیدار شوند که جز با این جراحی بیدار نمی شدند. حالا عامل شقی این وسط این بدبخت است. کسی که این طور ببیند نگاهش به کسانی که می آیند با او دعوا می کنند چگونه می شود؟ نگاهش به آن حادثه چگونه می شود؟

نگاه های تعیین کننده ما

کسانی اینگونه بوده اند و انسان های عجیبی هم نبوده اند. برخوردارشان را دیدیم. مثلاً می گفتند که من باید اینجا یک گوش مالی می شدم عامل گوش مالی این آقا بود. این ها محصول نگاه است. بعد خلق و رفتار تغییر می کند؛ من یک کم ظرفیتی داشتم، باید مشخص می شد که کم ظرفیتم؛ تا چه بشود؟ اصلاح کنم. عاملش کسی بود که به من لطمه زد. ما در حوادث تلخ فقط خودمان را می بینیم و ناراحت می شویم در حالی که در همین حوادث تلخ، سه ضلع وجود دارد؛ اول اینکه در هر یک از این دعاها کسی که می خواهد رشد کند، اولین سوالش این بوده که من چه کردم که این پیش آمد. درست است که او به من بدی کرده ولی من چه زمینه ظاهری پدید آوردم که او این کار را کرد. ما در دعاها مدام می گوئیم عجب آدم پست و ... بود. دوم؛ من چه امور باطنی را انجام دادم که مستحق چنین قضیه ای بودم. چون خیلی وقتها انسانهایی هستند که مثل من عمل کرده اند و این بلا سرشان نیامد. پس فقط هم ظاهری نیست. سوم؛ حالا او این را گفت من چه نقطه ضعف هایی در این جریان دارم. کسی آمد و به من بی احترامی کرد اولاً که آیا منشا های آن خودم نبودم؟ ثانیاً منشا باطنی خودم نبودم؟ ثالثاً منشا آن بوده باشم یا نباشم در این جریان واکنش من چگونه بود؟ نشان دادم که جهاضعف دارم؟ تمام حوادث برای این است که ما خودمان را بشناسیم خدا چه قدر لطف می کند کسی را سر راه ما قرار می دهد که عیب و ایرادی را که اگر 50 سال می گذشت خودمان متوجه نمی شدیم. به کسی که از ما وفق تراست، حسودی می کنیم و با یک اتفاق متوجه می شویم در باطن ذات ما این بود خودت را اصلاح کنی. در هر حادثه ای اگر کسی خواست رشد کند، باید ببیند در حوادث دارد شکوفای می شود در آنجا من چگونه بودم؟ صبوری زود رنج؟ زود قضاوت کننده یا حق محور.

حوادث؛ بهترین وسیله شناخت نقاط ضعف پنهان

الآن با همسر دعا می شد و به او گفتم تو چه فرد بی شعوری هستی. اگر کسی بیاید مشاوره می گویم خویشتن دار باش. معلوم شد من خویشتن دار نیستم. در مشکلات زبانم را نمی توانم نگه دارم. در برخورد ها در اداره در همه کارها. حالا گاهی انسان بروز نمی دهد، بروز دادن مهم نیست، حال مهم است. گاهی انسان از ضعف نفس نمی تواند بروز دهد یک پهلوان کشتی گیر می زند در گوشم. نمی توانم به او فحش بدم چون فحش بدهم یکی دیگر می زند. اینجا فحش دادن هنر من نبود. حال درونی را باید دید. گاهی در رو در بایستی، ضعف یا ترس و ... حالش چگونه است؟ در درونش غلغل است یا می تواند هضم کند. کسانی که بتوانند حوادث را در خود هضم کنند، عبور می کنند کسانی که نمی توانند، می شکنند. مثل زدن چکش روی شیشه بد است؛ می شکنند. اما اگر مس باشد با خوردن چکش ارزشش بیشتر می شود.

وقتی فاصله ای نیست...

ما با توجه به کثرات از حقیقت دور می شویم؛ یعنی حقیقتی را که در متن آن هستیم نمی بینیم؛ بُعد ادراکی پیدا می کنیم. با توبه می خواهیم برگردیم. می گوئیم قربه الی الله؛ یعنی خدایا من این کارها را می کنم تا ادراکم، حسم نسبت به تو بیشتر شود. پس اگر کسی این مسیر عبودیت را طی کرد به طوری که بین او و ادراک خداوند هیچ فاصله ای نبود و بین اراده او هم با اراده خدا هیچ فاصله ای نبود، این فرد به خدا نزدیک شده به طوری که که هیچ مانعی بین او و خدا نیست؛ یعنی خدا را با تمام وجود شهود می کند و اراده خدا بدون هیچ مانعی از هوای نفس و غفلت و هوس و شهوت و غضب در او جریان دارد. بنابراین اگر هیچ مانعی بین او و خدا نیست هر چه در درونش می بیند حق است و هر چه تصمیم می گیرد حق است. او می شود ولی خدا و خدا هم ولی مومنین است؛ به این معنا که خواستش یعنی به این ها قرب و نزدیکی دارد. حالا این یعنی چه؟ از آن می گذریم. پس این شد مقام ولایت. ولایت تکوینی به همین معناست. وقتی که اراده اش اراده خدا شد، بسم الله الرحمن الرحیم او می شود «کن خدا». همانطور که خدا در مراتب بالاتری اراده می کند در نظام هستی تغییر ایجاد می کند، او می شود واسطه کن خدا. یعنی کنی خدا از طریق او اعمال می شود، و این برترین موقعیت آدم است که برتر از همه اشیا است. واسطه خلقت و وجود و رجوع و همه فیض ها به کل عوامل وجود می شود. کسی که بین او و خدا فاصله نباشد.

حجاب های ظلمانی و نورانی

این فاصله ها دو قسم است؛ بعضی منفی است؛ یعنی باعث می شود از خدا دور شود، مثل هوا هوس شهوت و ... بعضی از فاصله ها خودشان مانعیت نوری ندارند خود از جنس نور اند. این است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بزرگ ترین حجاب خداست. کسی نمی تواند حجاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله را کنار بگذارد؛ زیرا همه هر چه می بینند و می شنوند و درک می کنند و به آنها می رسد از مجرای رسول



نشریه فصل ملاقات
رمضان المبارک ۱۴۳۵
شماره ۲۶

اکرم صلی الله علیه و آله است. وقتی او شد اولین واسطه و اولین مخلوق، اولین حجاب هم می شود؛ منتهی حجاب نورانی که خدا را عرضه می کند. اعلی درجه ولایت همان درجه رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که ولی مطلق حق است. این ولایت نتیجه اش هم در نظام هستی واسطه می شود و هم در نظام سیرالی الله واسطه می شود که همان ولایت تشریحی است. ولایت تشریحی یعنی در سیر دادن خلائق به سوی خدا این واسطه است. این طور نیست که پیامبر صرفاً نامه رسان باشد. باید جان کسی که تشریح آورنده است بتواند در عوالم سیر دهد و دیگران از طریق او سیر پیدا کنند. نمی شود کسی ولایت تکوینی نداشته باشد ولی ولایت تشریحی داشته باشد.

وظیفه ما

این است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت امیر علیه السلام در جاهای مختلف فرموده اند: اعینونی (مارا کمک کنید). حضرت فرمودند شما نمی توانید مثل من باشید ولی من را کمک کنید. هر امامی هر ولی کاملی هر استاد باطنی ای، شاگردان خودش را بالا می برد. خطاب حضرت فقط به آن زمان نبوده است. حضرت فرمودند هر که ماموم من است و من امامش هستم من را کمک کند. هر مامومی امامی دارد. حالا بستگی دارد امامش که باشد؛ هوای نفس باشد... همانی که به او اقتدا می کند؛ خوارج باشد یا هرکه... بعد فرمودند شما هم که نمی توانید مثل من باشید و به من اقتدای تام کنید، اما حداقل من را کمک کنید. یعنی چه؟ یعنی کار امام دستگیری و بالا بردن مامومش است اگر نگاه کنید حضرت امیر دست شما را گرفته است. اعینونی یعنی امام وظیفش این است، در قرآن هم آمده که هدایت باطنی می کند، از باطن دست ها را می گیرد، بالا می برد و این دستگیری تام است. منتهی حضرت می فرمایند شما هم مرا کمک کنید مثل کسی که در حال غرق شدن است و می گوید دستم را بگیر ولی دستش را می کشد. ولی می گوید تو نمی خواهی کاری کنی فقط دستت را در اختیار من بگذار یا چی؟ بایک مقدار پرهیز، مقداری کوشش و خویشتن داری و حفظ خود. بعد می فرماید با مقداری کوشش و تلاش.

کسی، کاری برای حضرت کرده بود. حضرت فرمودند خواسته ای داشته باش. گفت 24 ساعت وقت به من بدهید تا حاجت خوبی بخواهم رفت و فردایش گفت من می خواهم در بهشت همنشین شما باشم. حضرت فرمودند باشد اما کمک کن تا تورا به آنجا برسانم. اگر می خواهید همنشین پیامبر باشید، خود حضرت فرمودند حداقل در شبانه روز، یک سجده با حال و مرتب و با توجه انسان داشته باشد.

ولایت تشریحی؛ فرع بر ولایت تکوینی

ولایت تشریحی از آن کیست؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله. رسول اکرم مشرع اند و با بحث رسول اکرم صلی الله علیه و آله تمام می شود. منتهی سنت نبوی که همه اش به مردم منتقل نشد، فقط قسمت مهمی از آن به ائمه علیهم السلام منتقل شده که آنها به مردم منتقل کنند. این باینکه می فرمایند دین با پیامبر کامل شد چگونه جور در می آید؟

یکی از سؤالاتی که اهل سنت می پرسند همین است؟ دین با پیامبر کامل شد تشریح هم تمام شد منتهی دین مراتب طیف دار دارد. مراتبی که تا به خدا رسیدن بی نهایت و تشکیکی است. چون از یک طرف مراتب تشکیکی و نا متناهی دارد و این مراتب متعالی درجه به درجه را مردم نمی توانستند درک کنند. و از طرف دیگر موضوعات متعددی در دین مطرح است که اصلاً موضوعش پیش نیامده و از طرفی مردم سوال نداشتند. پیامبر می نشستند و افراد بی سوال دور پیامبر، همان چه که با آن درگیر شده بودند را می پرسیدند منتظر بودند رهگذری بیاید تا سوال بپرسد. امیر مومنان علیه السلام می گوید فقط من بودم که سوال داشتم. همانطور که برای ما خیلی چیزها مطرح نیست که مانده حکمش را امام زمان علیه السلام بگویند. بنابراین چه از حیث موضوعات بی پاسخی که موضوعش در آن زمان پیش نیامده چه از حیث مراتب طولی بنابراین با وجود حاکم، حکم عرضه نشد، زیرا گیرایی نبود. مثل حکم جنگ با گروه های مسلمان متجاوز. مردم زمان پیامبر هر چه جنگ کرده بودند جنگ با کفار بود که غنیمت و اسیر و... دارد.

فخر رازی که از بزرگان اهل سنت است، می گوید اگر سیره حضرت علی علیه السلام نبود حکم جنگ دو طایفه مسلمان را متوجه نمی شدیم و چقدر این حکم حفظ دماء و فروج و آبروها و مال ها کرده است. بنابراین دین کامل شده اهل بیت، به معنای اینکه خودشان چیزی را از جانب خود بگویند نیست و با این مطلب هم که پیامبر همه را به مردم گفتند منافات ندارد. منتهی در یک کلاسی که عده ای دبستان راهنمایی دبیرستان و دانشجو هستند معلم بگوید من همه چیز را به شما گفتم منتهی همه چیز را به بچه دبستانی نگفته است، او رسالت این را دارد که هر چه برای مردم لازم بوده بیان کند. این به معنای کمال دین است. کمال دین به این نیست که در گوش تک تک افراد تمام احکام را بگوید. حتی همانهایی که اطراف پیامبر بودند آیا همان احکامی که پیامبر گفتند به گوش همه شان رسید؟ کمال به این است که به آن فردی که بناسد بعد او بقیه کار را انجام دهد به آن واسطه بگوید یعنی او مطلب را تماماً گفته است؛ آنها هم که الان لازم داشتید همین الان گفتیم و



هرچه بعدالزام دارید به ایشان (وصی خودم) گفتم که بعدا به شما بگوید. رابطه پیامبر با ائمه رابطه درونی است. علم حصولی نیست علم حضوری و لدنی است. اینکه حضرت علی علیه السلام می فرمایند: لحظه ای که روح رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواست قبض بشود، چیزی به من فرمودند که هزار باب و از هزار باب هزار نکته برای من باز شد، نشان رابطه ملکوتی است.

تاریخ نگاران اموی و عباسی

گفتیم تاریخ ورق ها پاره هایی است که به دست مورخین اموی و عباسی نگاشته شده است. ذیل آیه «و من الناس من یشتري نفس...» که درباره ليله المبيت است روایت تاریخی داریم که در شان ابن ملجم نازل شده است. قلم دست کسانی بوده که امیرالمومنین علیه السلام را لعن می کردند، پس نباید انتظار داشت چیزی از فضائل امیرالمومنین علیه السلام بنویسند. همین که گفتند حدیث را نقل نکنید نشان می دهد احادیث اخلاقی نبوده زیرا توصیه های اخلاقی مثل تقوا که مشکل نداشتند و خودشان بالای منبرها همین هارامی گفتند. اینکه می گفتند این حدیث را نقل نکنید یعنی مالامال است از حقایقی که با من نمی سازد. اگر ده درصد کتاب مخالف من بود همان ده درصد را سانسور می کردم. حاکم بودم و توانش را داشتم. روایات طوری نبود که بشود کمی از آن را سانسور کرد و باقی را به مردم داد. احادیث از معرفی امیرالمومنین علیه السلام مالامال بود.

در هزار و پانصد سال پیش که عربستان قبیله ای اداره می شد، قبیله را کسی به نام شیخ به معنی بزرگ اداره می کرد و حرف اول و آخر را می زده است. تاریخ اسلام را سنی ها نوشته اند و جدا از آن تاریخ اسلام در مکه حجتی ندارد، حتی از پیغمبر هم چیزی ننوشته اند و به سرعت به مدینه پرداخته اند؛ جنگ ها را با طول و تفسیر نوشته اند. این است که حضرت بعد از رفتن عثمان باید قسم بخورند که گفته های شان واقعیت است یعنی 45 سال بعد از نزول آیات از آنها چه کسی مانده است؟ از کسانی که شاهد بودند کسی نمانده است. اولین سرشماری پیامبر بعد از جنگ بدر در سال 2 هجری بود زیر ششصد نفر بودند. عده ای مردند، شهید شدند. تازه بعد رسول الله هم همه غیر از 4 یا 7 نفر مرتد شدند. کسی نمانده که روایت در مورد امیرالمومنین علیه السلام را نقل کند.

تجلی علوی

زمانی که آیه ترور حضرت صالح علیه السلام آمد از جانب خدا به پیامبر خبر داده شد که می خواهند تو را ترور کنند. حالت طبیعی این بود که حضرت ابتدا زن و بچه را بفرستند اما پیامبر خودشان می روند به امیرالمومنین علیه السلام می گویند شما این کار را بکن و آن حضرت می خواهد تا مقام ایشان را در موقعیت های مختلف نشان دهند. بعد حضرت امیر علیه السلام قرض های پیامبر را می پرداختند و زنان و بچه ها را بردند. طبیعی است که مشرکان زنان را بگیرند و نگذارند ببریند تا پیامبر برگردد، اما اصلا جرئت چنین کاری نداشتند. یکی از صحنه های تجلی هیبت حضرت امیر علیه السلام اینجاست. منتهی این تجلیات این طور نیست که همیشگی و همگانی باشد؛ گاهی بناست هیبت ملکوتی نشان داده شود. وقتی که نشان داده شود از افراد سلب اراده می شود. بر اساس اراده معصوم که منطبق بر اراده و حکمت الهی است، بسته به شرایط، حضرت مقداری از ولایت سطح بالاتر را اظهار می کند.

در جنگ با خوارج این صحنه ها اتفاق افتاده که نعره حضرت، آدم می کشت. یاران معاویه دنبال باطل بودند و به باطل رسیدند اما خوارج دنبال حق بودند و به باطل رسیدند. برای همین حضرت علی علیه السلام می فرمایند کسی که به غلط به حق رسیده با کسی که تعمداً به باطل رسیده متفاوت است. بنابراین در جنگ با خوارج مقداری از سطوح ملکوتی خود را نشان دادند تا اگر کسی بناست برگردد چهالت هایش بر طرف شود.

والحمد لله رب العالمین



www.GofteMan-Bartar.ir



موسسه فرهنگی
مذهبی راه حق
www.Rahehagh.com

در صورت تمایل، بمنظور جبران هزینه های مربوط به طراحی و چاپ این محصول و همچنین حمایت از تولید نسخه های بعدی

#۱۰۳۲۷۸*۸۸۸*۷۲۴*

را با تلفن همراه خود شماره گیری نمایید.



نشریه فصل ملاقات
رمضان المبارک ۱۴۳۵
شماره ۲۶